

## اشاره

در این نوشته، نگارنده کوشیده با ارائه تعریفی از قوم و واژه‌های هم‌ارز و مشابه، مانند حزب، رهنما، ملت، امت، گروه، قبیله، طایفه، تبار، نژاد و قومیت، آن را بر اساس تعاریف جامعه‌شناختی بررسی کند و کاربرد این واژه را در آیات قرآن بکاود و وجه شباهت و تمایز کاربرد آن را بنمایاند. توجه به کاربرد وسیع واژه قوم و کاربردهای معنایی آن در آیات، نشان می‌دهد که قرآن علاوه بر معنای مردم‌شناسانه قوم، همه آن را اراده نکرده و معنای عرفی آن هم مراد است.

## کاوشی در قوم و قومیت در قرآن (۱)

محمد مرادی\*

## درآمد

تقدیر شماری از موجودات زنده، مانند مورچه و زنبور عسل و عموم انسانها، چنین رقم خورده که به صورت جمعی زندگی کنند. و در این میان، زندگی جمعی انسانها ویژگی تأمل برانگیزتری دارد. انسانها، یا برای برآوردن نیاز و تأمین احتیاجات خود و یا به جهت گرایش درونی‌شان، همواره زندگی جمعی دارند و یا ناگزیر با هم و در کنار هم می‌زیند. زندگی اجتماعی انسانها، این تفاوت مهم و اساسی را با زندگی حیوانها دارد که جمعی بودن زندگی انسانها، نه به شکل رمه و گله، که سازمان یافته و هدفمند است و تابع پاره‌ای مؤلفه‌ها و یا قراردادهای اجتماعی. هر قدر هم به گذشته برگردیم و به جامعه‌های دورتر برویم، باز نخواهیم

\* محمد مرادی (۱۳۳۷ - ) دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه است. از وی تاکنون علاوه بر چندین جلد کتاب، مقالاتی نیز در نشریات علمی کشور چاپ و منتشر شده است. استاد محمد مرادی علاوه بر اینکه از محققان مرکز تحقیقات دار الحدیث و کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی است، در دانشگاه‌های قم و مفید نیز به تدریس اشتغال دارد.

توانست انسانهای بسیاری را بیابیم که جدا از سازمان گروهی خود زندگی کرده باشند. اما این نیاز و یا طبیعت مدنیت‌خواه انسانها، چنان نبوده که بی دغدغه و بی دردسر و بدون کشمکش و ستیز و نبرد باشد و گاه بسی پر دردسر هم بوده است. از اختلاف بر سر نژاد و تبار گرفته تا حکمرانی و افزون‌خواهی اقتصادی را شامل می‌شده و تاکنون نیز ادامه یافته و به رغم رشد فزاینده عقلانیت جمعی و فرهنگ رواداری و مسالمت، تشدید هم شده است. از دل جمعیت انبوه انسانی، واحدهای اجتماعی کوچک‌تری تشکیل شده و در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند. واحدهای کوچک پدید آمده، گاه مرکب از چند زن و مرد بوده‌اند و یا واحدهای بزرگ‌تری که انسانهای بسیاری را در کنار هم نشانده و شهرها و کلان شهرها و کشورها را به وجود آورده‌اند، و گاهی هم واحدهای کوچک بسیاری شکل گرفته‌اند که برای تأمین نیازهایشان، همواره در حال کوچ و جا به جایی بوده‌اند. این واحدهای انسانی، بر حسب سازمان، شغل، نژاد، جمعیت، سرزمین، دولت، زبان، فرهنگ، آیین، دین و اهداف، همگرایی پیدا کرده‌اند و بر اساس نوع روابطشان هم نامگذاری شده‌اند. خانواده، طایفه، شعب، حزب، ایل، عشیره، قبیله، رَهط، دسته، قوم، امت، ملت، گروه، صنف، شیخ و قشر، از جمله این نام‌هایند و چنین نام‌هایی ناظر به کارکرد سازمانی آنهاست.

شماری از این دست واژه‌ها که برای تعریف و طبقه‌بندی جمعیت انسانی به کار می‌رود، یا از همان ابتدا معنای روشنی داشته‌اند و بر دسته‌ها و گروه‌هایی از مردم و جمعیت اطلاق شده‌اند، و یا بعدها بر اثر کاربرد گسترده روشنی یافته‌اند، اما همه آنها معنای روشن یکسانی ندارند. لغت‌شناسان که در پی یافتن تبار واژه‌ها و کاربرد آنها هستند و نیز جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان که قشرها و طبقات و صنوف اجتماعی و گروه‌های انسانی را رصد می‌کنند و بر می‌رسند، برای برخی از این واژه‌ها و کاربردهایشان، معنای دقیقی ارائه نکرده‌اند که بدون چون و چرا، بتوان بر هر یک نام خود آن را به کار برد و گاه مجبور شده‌اند که معنایی شبیه هم و یا کاملاً همسان برای آنها تعریف کنند. کاربرد معادلهای لاتین این واژه‌ها که تعدادی از آنها مشترک و یا هم‌ریشه‌اند، به روشنی نشان از این واقعیت دارد. این نوشته، هر چند در پی بررسی قوم و قومیت در آیات قرآن است، اما به دست دادن معنایی روشن و دقیق از این مفاهیم، ناگزیر از معنا کردن هر یک از کلمات همانند و همسوی آنهاست. از این رو، در ابتدا، به معانی و کاربرد برخی کلمات هم‌ارز قوم، در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌نامه‌های علوم اجتماعی و قرآن می‌پردازیم و

آن گاه گزارش و تحلیل آیات قرآن در باره بحث مورد نظر را پی می‌گیریم.

### واژه‌شناسی گروه‌های انسانی

● طایفه (tribe) واژه‌ای عربی است و از ریشه «طوف» و به معنای چرخیدن چیزی بر دور چیزی و پیچیدن به آن، آمده است. این واژه برای جمعیتی به کار برده می‌شود که دور یک نفر و یا یک چیز گرد می‌آیند و تعداد مشخصی هم ندارند. البته حداقلی برای آن بیان شده و آن بیش از چهار نفر بودن است.<sup>۱</sup> نیز به جمعیتی گفته می‌شود که با هم رابطه خویشاوندی دارند؛ هر چند با هم زندگی مشترک نداشته باشند. این واژه در قرآن درباره جمعیتی از یک گروه که در باره موضوعی نظری داشته باشند و در پی اقدامی برآیند، به کار رفته است. خداوند از گروهی از اهل کتاب یاد کرده که علاقه‌مند گمراهی مسلمانان هستند.

﴿وَدت طائفة من أهل الكتاب لو يضلونكم﴾<sup>۲</sup>؛ گروهی از اهل کتاب در آرزوی آن‌اند که کاش شما گمراه می‌شدید.

نیز از همین طایفه نقل است که به همدیگر می‌گفتند برای سست کردن ایمان مسلمانان، در آغاز روز به دین آنها ایمان بیاورند و در پایان روز به آن کافر شوند.<sup>۳</sup> در باره نماز خوف که در جنگ به جای نماز واجب خوانده می‌شود، دستور داده شده که طایفه‌ای به نماز بایستند و طایفه دیگر، برای مراقبت از تحرکات دشمن، مسلحانه آماده باشند.<sup>۴</sup> در جای دیگر، مسلمانان توبیخ شده‌اند که چرا از آنها، طایفه‌ای برای یادگیری دین اقدام نمی‌کنند تا با بازگشت به قوم خود آنها را بیم دهند؟<sup>۵</sup> به هر حال، از آیاتی که در آنها کلمه «طایفه» - اعم از مفرد و تثنیه آن - به کار رفته، از عناصری یاد شده که در کنار هم باوری را اظهار می‌دارند و یا در پی انجام کاری‌اند.

● شعب (race) به معنای جمعیت است و دارای دو اصل است که یکی بر افتراق و دیگری بر اجتماع دلالت دارد<sup>۶</sup> و از واژه‌های متضاد المعنی است. این کلمه، به معنای یاد

۱. احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، تحقیق محمد عوض مرعب، بیروت، ذیل واژه طوف.

۲. آل عمران: ۶۹.

۳. آل عمران: ۷۲.

۴. نساء: ۱۰۲.

۵. توبه: ۱۲۲.

۶. معجم مقاییس اللغة، واژه شعب.

شده، در قرآن یک بار و آن هم به صورت جمع آمده و در آن خداوند به انسانها یادآوری کرده که مردم را در جمعیت‌های متفاوت و گوناگون آفریده تا همدیگر را بشناسند.

﴿يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا﴾<sup>۱</sup>؛ ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را شاخه شاخه و قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید.

بر اساس معنای یاد شده، هر جمعیتی بدون در نظر داشتن هیچ ویژگی، شعب است. طبرسی هم در تعریف شعب گفته که ریشه شعب، از تشعب و به سبب پراکندگی نسب انسانهاست.<sup>۲</sup>

● حزب (sect) در اصل به معنای جمع شدن آمده و از این رو گرد هم آمدن گروهی از مردم را تحزب نامیده‌اند.<sup>۳</sup> این کلمه در قرآن بیست بار، هم به صورت جمع و هم به صورت مفرد، به کار رفته و از گروه‌های معتقد به خدا و تابع دستورهای او به عنوان «حزب الله»<sup>۴</sup> و از پیروان شیطان، به عنوان «حزب الشیطان»<sup>۵</sup> یاد شده است. اینکه در قرآن در آیه ﴿کل حزب بما لدیهم فرحون﴾<sup>۶</sup> از مردمانی که به داشته‌های خود شادمان و مسرورند، سخن به میان آمده، نشان می‌دهد که منظور از احزاب، دسته‌ها و سازمانهایی‌اند که هم‌اندیشی و همگرایی دارند.

در تفسیر آیاتی از قرآن، احزاب، به بنی مغیره و بنی امیه و آل طلحه از دار و دسته قریش تطبیق شده‌اند. هارون بن موسی، در تفسیر و معنای آیه ﴿و الذین ءاتینهم الکتب یفرحون بما أنزل إلیک و من الأحزاب من ینکر بعضه﴾<sup>۷</sup> گفته که منظور، دار و دسته یاد شده

۱. حجات: ۱۳.

۲. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، تحقیق: لجنة من العلماء و المحققین الأخصائین، ج ۹، ص ۲۲۴.

۳. معجم مقایس اللغة، واژه حزب.

۴. مجادله: ۲۲.

۵. مجادله: ۱۹.

۶. روم: ۳۲.

۷. رعد: ۳۶.

است.<sup>۱</sup> همو، در معنای کلمه یاد شده در آیه «فاختلف الأحزاب من بينهم»<sup>۲</sup> احزاب را نصارای نسطوری<sup>۳</sup> و یعقوبی<sup>۴</sup> و ملکانی<sup>۵</sup> دانسته و با عبارت «تحرّبوأ فی عیسی» از آن یاد کرده است. و نیز همو این واژه را در باره کافران قوم نوح در ذیل آیه سیزده سوره ص و نیز ابوسفیان و یهود اطراف مکه که با هم در جنگ احزاب علیه پیامبر و مسلمانان، همبستگی پیدا کردند، و در آیه دهم سوره احزاب بازتاب یافته، دانسته است.<sup>۶</sup>

دامغانی (م ۴۷۸ ق) هم در تعریف احزاب، چهار معنای کفار بنی امیه، نصارا، قوم عاد و ثمود و کفار شرکت کننده در جنگ احزاب را گفته و نوشته او، گویی همان گفته‌های هارون بن موسی است.<sup>۷</sup> بنا بر تعریف یاد شده، حزب در آیات قرآن، به معنای سیاسی امروزی نیست که دارای شناسنامه و آیین و نظام‌نامه مشخص، با کارکردی ویژه است، بلکه عمدتاً ناظر به گروههایی است که هدف واحدی را تعقیب می‌کردند و جمعیتی را گرد آورده بودند؛ هر چند نمی‌توان آن را چندان هم دور از کاربرد جدید حزب دانست.

این معنا را می‌توان در آیه‌ای از قرآن دید که در آن از اقوام نوح، عاد، ثمود، و قوم لوط یاد شده و در پایان، آنها احزاب معرفی شده‌اند.

﴿كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذو الأوتاد و ثمود و قوم لوط و أصحاب الأيكة أولئك الأحزاب﴾<sup>۸</sup>؛ پیش از آنها اقوام نوح، عاد، فرعون صاحب میخها، ثمود، لوط و اصحاب ایکه، تکذیب کردند، و آنها همان احزاب‌اند. در این دسته از آیات، نه تنها از اقوام، که از ساکنان سرزمینها و مناطقی هم یاد شده که

۱. حسین بن محمد دامغانی، الوجوه والنظائر لالفاظ كتاب الله العزيز و معانيها، تحقيق فاطمة يوسف الخيمي، دمشق، مكتبة الفارابي، واژه حزب.

۲. مریم: ۳۷.

۳. معتقدان به ابن‌الله بودن عیسی.

۴. معتقدان به الوهیت عیسی.

۵. معتقدان به سومین بودن عیسی در تثلیث.

۶. الوجوه والنظائر، واژه حزب.

۷. همان، واژه حزب، صص ۸۶ و ۸۷.

۸. ص: ۱۲ و ۱۳.

نشانه‌ای از قومیت در آنها نیست و بلکه توده‌های مردم بوده‌اند که با هم می‌زیسته‌اند و زندگی جمعی آنها، به تدریج در آنها همگرایی ایجاد کرده که کارکرد قوم و یا حزب را پیدا کرده‌اند و به اصطلاح، فعالیت سازمانی با بافتی قومی داشته‌اند.

● ایل (tribe) جمعیتی است که تحت سرپرستی ایلخان و ایل بیگی زندگی می‌کند و به پرورش دام می‌پردازد.<sup>۱</sup> برابر نهاد این واژه، در قرآن واژه ویژه‌ای وجود ندارد، مگر آیه‌ای در سوره احزاب که در آن از مردمانی سخن به میان آمده که از فرط اطاعت بی چون و چرا از بزرگان خود، به عاقبتی بد و ناخوشایند گرفتار آمدند.

﴿إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأُضَلُّونَا﴾<sup>۲</sup>؛ ما سروران و بزرگانمان را پیروی می‌کردیم و ما را گمراه کردند.

بدفراجمی این گروه نشان می‌دهد که ساختار جمعیتی اینان، چنان سخت بوده که امکان تمرد و سرکشی از آن وجود نداشته و از این رو، می‌توان آن را شبیه حکومت ایلخانان دانست.

● شیع (sectary) واژه دیگری است که راغب اصفهانی (م ۵۰۲ ق) آن را در اصل به معنای شیوع و رواج دانسته و «شاع الخبر» را برای آن شاهد آورده است. الثبیان، در تفسیر آیه ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأُولِينَ﴾<sup>۳</sup> مفرد شیع را شیعه، گروهی همدست که به یکدیگر یاری می‌رسانند، دانسته و آن را پیرو معنا کرده است.<sup>۴</sup> نحاس آن را فرقه دانسته<sup>۵</sup> و طبرسی، به نقل از زجاج، همان معنای منتخب نحاس را ذکر کرده و در ادامه افزوده که اصل آن از مشایعت است.<sup>۶</sup> قرطبی شیع را امت معنا کرده<sup>۷</sup> و ابن فارس (م ۳۷۵ ق) این واژه را در آیه

۱. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، واژه‌های ایل و ایلات.

۲. احزاب: ۶۷.

۳. حجر: ۱۰.

۴. محمد بن حسن طوسی، الثبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قیصر العاملی، ج ۷، ص ۱۴۱.

۵. ابوجعفر نحاس، معانی القرآن، تحقیق محمد علی صابونی، ج ۴، ص ۱۱.

۶. مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۰۳.

۷. محمد بن احمد انصاری قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۶.

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْبًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> به فرقه‌های یهود، نصارا، صابئین، تطبیق کرده و در آیه ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِعْبًا﴾<sup>۲</sup> دو فرقه قبطی و سبطی دانسته و در آیه ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ﴾<sup>۳</sup> آن را ملت معنا کرده است.<sup>۴</sup> از پیروان موسی<sup>۵</sup> و نوح هم به عنوان شیع یاد شده است.<sup>۶</sup>

● رهط (individual) در اصل به معنای شدت است<sup>۷</sup> و به عشیره و خویشان مرد گفته می‌شود. این واژه در قرآن، در باره خویشان شعیب آمده که قومش او را تهدید کردند که اگر خویشانش نبودند، او را سنگسار می‌کردند. ﴿وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ﴾<sup>۸</sup>. گویا رهط به گروه مردان کمتر از ده نفر گفته می‌شود.<sup>۹</sup>

● طبقه (class) به بخشی از جمعیتی گفته می‌شود که به لحاظ داشتن ارزشهای مشترک، منزلت اجتماعی معین، فعالیتهای دسته جمعی و میزان ثروت، در سطحی ویژه قرار دارند.<sup>۱۰</sup> با توجه به معنای این واژه، می‌توان آیات مربوط به ملاً و مترفین و مال‌اندوزانی مانند قارون و پادشاهان و ملوک<sup>۱۱</sup> و طیفهای ویژه اجتماعی را معادلی برای آن به شمار آورد. ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱۲</sup>؛ دانه‌درشتهای قوم او به

۱. انعام: ۱۵۹.

۲. قصص: ۴.

۳. قمر: ۵۱.

۴. الوجوه و النظائر، واژه شیع.

۵. قصص: ۲۵.

۶. صافات: ۸۳.

۷. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۹.

۸. هود: ۹۱.

۹. فرهنگ فارسی انگلیسی حیم.

۱۰. باقر ساروخانی، در آمدی بر دائرة المعارف علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱۱. نمل: ۳۴.

۱۲. اعراف: ۶۰.



وی گفتند: ماتو را در گمراهی آشکاری می بینیم.  
﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ آنان پیش از این، از رفاه و آسایش برخوردار بودند.

﴿إِنَّ قُرُونَكُمْ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ﴾<sup>۲</sup>؛ قارون از قوم موسی بود و بر آن قوم سرکشی کرد و ما چنان گنجهایی به او دادیم که کلیدهای آنها مردانی توانمند را خسته می کرد.

﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذْلًا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ پادشاهان هر گاه وارد جامعه ای شوند، آن را تباه می نمایند و عزیزان آن را خوار می کنند. و این چنین می کنند.

● امت (nation, people و religious community) در اصل جمعیتی است که افراد آن همسویند و در یک و یا چند چیز، اندیشه واحد و جهت گیری یگانه ای دارند.<sup>۴</sup> نیز گفته اند: امت، طایفه، پاره و گروهی از هر چیزی و نیز دسته و تیره و جماعت<sup>۵</sup> است. این فارس امت را به هر قومی که به چیزی نسبت داده شوند و به آن منسوب گردند، معنا کرده است. وی در ادامه افزوده که هر گروهی از مردم، یک امت اند.<sup>۶</sup>

امت به گفته لغت شناس قرآنی، هارون بن موسی، چند کاربرد دارد:

۱. به معنای عصبه و گروه: ﴿وَمِنْ ذَرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ﴾<sup>۷</sup>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. واقعه: ۴۵.

۲. قصص: ۷۶.

۳. نمل: ۳۴.

۴. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، واژه ام.

۵. همان، واژه طائفه.

۶. معجم مقایس اللغة، واژه ام.

۷. بقره: ۱۲۸.



۲. به معنای ملت: ﴿كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين﴾<sup>۱</sup>.
  ۳. به معنای زمان: ﴿و لئن أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة﴾<sup>۲</sup>.
  ۴. به معنای قوم: ﴿ولا تكونوا كالتی نقضت غزلها من بعد قوة أنكثا تتخذون أیمنکم دخلا بینکم أن تكون أمة هی أربی من أمة﴾<sup>۳</sup>.
  ۵. به معنای امام و پیشوا: ﴿إن إبرهیم کان أمة قانتا لله حنیفا﴾<sup>۴</sup>.
  ۶. به معنای اتم‌های پیشین: ﴿ولکل أمة رسول﴾<sup>۵</sup>.
  ۷. به معنای پیروان پیامبر اسلام: ﴿کنتم خیر أمة أخرجت للناس﴾<sup>۶</sup>.
  ۸. به معنای کافران امت پیامبر: ﴿کذلک أرسلنک فی أمة قد خلت من قبلها أمة﴾<sup>۷</sup>.
- بر این اساس، واژه امت در قرآن معانی گوناگونی دارد و از جمله به معنای قوم است. دامغانی هم همین معانی را برای امت ذکر کرده است.<sup>۸</sup>
- به جز دو معنای زمان و پیشوا، که در واقع یکی معنا و دیگری بیان مصداق است، در بقیه آیات یاد شده، امت همان معنای رایج خود را می‌دهد که گروه همسو و همگراست.
- عشیره (tribe) برادران و قبیله و تبار و نزدیکان از جانب آباست.<sup>۹</sup> ابن فارس آن را دو اصل می‌داند: یکی آن چیزی که معنای مشخصی دارد و دیگری در هم آمیختن و به هم آمدن است. همو، پس از معنا کردن قبیله، می‌نویسد: شعوب در عجم، همانند قبائل در عرب و اسباط در بنی اسرائیل است و قبیله به جماعتی گفته می‌شود که به همدیگر اقبال کنند.<sup>۱۰</sup>

۱. بقره: ۲۱۳.

۲. هود: ۸.

۳. نحل: ۹۲.

۴. نحل: ۱۲۰.

۵. یونس: ۴۷.

۶. آل عمران: ۱۱۰.

۷. رعد: ۳۰.

۸. الوجوه و النظائر، واژه امم، صص ۱۰۹ - ۱۱۲.

۹. همان، کلمه عشیره.

۱۰. ابومنصور محمد بن احمد ازهری، معجم مقاییس اللغة، تحقیق زکی قاسم، واژه امم.



سمین حلیی (م ۹۴۰ ق) از ازهری نقل کرده که قبیله جماعتی‌اند که از یک نسل نیستند و زمانی که از یک ریشه باشند، عشیره گفته می‌شوند.<sup>۱</sup> این کلمه یک بار در باره خویشاوندان پیامبر: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۲</sup> آمده و یک بار هم در باره مؤمنان که اگر خویشان و طایفه خود را از خود بیشتر دوست می‌دارند، باید در انتظار دستور و امری از سوی خدا باشند. ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكَنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾<sup>۳</sup>؛ بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، خویشان، و ثروتهایتان را که تصاحب کرده‌اید و بازرگانی‌ای را که نگران کساد آن هستید و خانه‌هایتان را که به آنها دلخوشید، از خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا بیشتر دوست دارید، در انتظار فرمان خدا باشید.

● قبیله (tribe) به گروهی از مردم گفته می‌شود که از یک پدر به وجود آمده‌اند.<sup>۴</sup> در قرآن، از قبیله، یک بار در باره مردم یاد شده که به صورت قبیله و گروه آفریده شده‌اند<sup>۵</sup> و یک بار هم از دار و دسته شیطان سخن به میان آمده است: ﴿إِنَّهٗ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلَهُ﴾<sup>۶</sup>.

● گروه (group) تعدادی هستند که با هم روابط متقابل دارند و از عضویت خود در جمع، انتظار اعمال و رفتار مشترک دارند. در آیات بسیاری، کلمه‌های قوم و طایفه و امت به این معنا آمده است.

● ملت (nation) جماعتی هستند که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و منشأ و منافع

۱. احمد حلیی، عمدة الحفاظ فی تفسیر أشرف الالفاظ، تحقیق عبدالسلام احمد تونجی حلیی بنگازی، ج ۳، ص ۲۰۶۲ و ۲۰۶۳،

واژه قبل.

۲. شعرا: ۲۱۴.

۳. توبه: ۲۴.

۴. همان، کلمه قبیله.

۵. حجرات: ۱۳.

۶. اعراف: ۲۷.

مشترک، و آداب و رسوم مشابه و بیشتر زبان مشترک دارند. عامل پیدایش ملت و بقای آن عمدتاً فرهنگ مشترک است که با احساس تعلق به وجود می‌آید. ملت این ویژگی را هم دارد که در یک قلمرو جغرافیایی و دلبستگی به یک سرزمین زندگی می‌کنند. ملت، به معنای جدید آن، سابقه چندانی ندارد و پیش از آن، قبیله و قوم وجود داشته‌اند و با پیدایش ملت، سرنوشت اقتصادی و سیاسی واحد اقوام پایان یافته است.<sup>۱</sup>

واژه ملت در قرآن، نه معنای سیاسی آن بلکه به معنای آیین و دین آمده و بیشترین کاربرد آن در آیین ابراهیم است.<sup>۲</sup> در برخی از آیات هم از مردمانی یاد شده که پیامبران خود را تهدید می‌کرده‌اند که به آیین آنها روی آورند<sup>۳</sup> و در حفظ آیین خود می‌کوشیده‌اند.<sup>۴</sup> همچنین از یهود و نصارا<sup>۵</sup> و مردم دوران دقیانوس و آیین آنها یاد شده است.<sup>۶</sup>

برای تعریف ملت، به مؤلفه‌هایی چون زبان، فرهنگ، تاریخ، حافظه جمعی و گاه نژاد تکیه می‌شود. هر چند جمع همه اینها در باره یک ملت بسیار دشوار است. شاید چنین مؤلفه‌ای در میان اقوام بیشتر از ملتها یافت شود. اقوام عمدتاً زبان و مذهب و حافظه جمعی واحد و نژاد یگانه دارند.<sup>۷</sup> اقوام مادامی که دولت ندارند، ملت نیستند. ملت سازی نیز پیشینه چندانی ندارد و از اروپا آغاز شده است.

● قوم (ethnie) از ریشه یونانی ethnos گرفته شده و به مجموعه زبانی، فرهنگی و سرزمینی اطلاق می‌شود. جامعه شناسان، مردم شناسان و لغت پژوهان، برای واژه قوم معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند.

در دائرةالمعارف علوم اجتماعی، قوم «گروهی از انسانها که بر پایه معیارهایی چون نژاد ملیت

۱. داریوش آشوری، فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، کلمه ملت.

۲. آل عمران: ۱۲۵؛ انعام: ۱۶۱؛ بقره: ۱۳۰ و ۱۳۵؛ یوسف: ۳۸؛ نحل: ۱۲۳؛ حج: ۷۸.

۳. اعراف: ۸۸.

۴. ابراهیم: ۱۳ و یوسف: ۳۷.

۵. بقره: ۱۲۰.

۶. کهف: ۱۹.

۷. داریوش آشوری، مقاله «هویت ملی و پروژه ملت سازی».

و... پدید می‌آید» تعریف شده است.<sup>۱</sup> نویسنده، برای تبیین دقیق‌تر گفته خود، این نکته را نیز افزوده است: «مخصوصاً آن هنگام که در درون اکثریتی متمایز قرار گیرند، از پیوندهای خود آگاهی بیشتری می‌یابند و تعلق قومی گاه به جدایی‌طلبی می‌انجامد.»<sup>۲</sup> بر اساس این تعریف، قوم به خصوص در میان جمعیتی انبوه، خود را می‌یابد و تلاش می‌کند تا هویت متمایز پیدا کند و متمایز بماند و گاه فراتر می‌رود و طالب هویتی کاملاً مستقل می‌شود و حاضر نیست در دل جمعیت زیاد و گسترده ناشناخته و گم باقی بماند. این تعریف می‌تواند همه قشرهای اجتماعی را که به گونه‌ای منافع مشترک دارند، در بر بگیرد. اما این تعریف به درستی نتوانسته جمعیت متمایز قوم را چندان از دیگر واژه‌های همسو و هم‌ارز روشن کند. برای تشریح بیشتر معنای قوم، در تعریف ویژگیهای قومی در کتاب یاد شده آمده است: «تمامی ویژگیهایی که از طریق آنان، یک گروه هویت می‌یابد و از دیگر گروهها، تمایز می‌پذیرد.»<sup>۳</sup>

در جای دیگر کتاب، قوم، واژه‌ای معرفی شده که به مفهوم نژاد به کار می‌رود<sup>۴</sup> و برای آن از جامعه هیتلری آلمان مثال می‌آورد که قوم یهود در آنجا، به عنوان یک نژاد دیگر مطرح شد که مورد شکنجه و تعقیب قرار گرفت. بر اساس تعریف نژاد، قوم با نژاد بسیار نزدیک‌اند.

نژاد (race) از ریشه هند و اروپایی به معنای «ریشه» گرفته شده است. هر چند در تعریف آن اتفاق نظری وجود ندارد، اما می‌توان آن را جمعیتی از انسانها دانست که از یک تبارند و از حیث ترکیب خصوصیتی، جسمانی و ظاهری و سنجشی انطباق پذیرند.<sup>۵</sup> نیز آن را چنین معنا کرده‌اند: نژاد، زیرگروهی از مردم (Sub - group) با ترکیب معینی از ویژگیهای جسمانی ناشی از ژن هستند که موجب تمایز این زیرگروه، با زیرگروههای دیگر انسانی می‌شود. البته این واژه پیش از اینکه جهات علمی را یادآور شود، یادآور جهات ایدئولوژیکی و سیاسی است. نژاد بن‌مایه پیدایش پاره‌ای رفتارهای غیر مسالمت‌آمیز هم شده است. انسانهای هم‌نژاد، به تدریج به تبارنامه خود اندیشیده‌اند و به نسبت موقعیت نژادها، آپارتاید و تبعیض نژادی (racial

۱. دائرة المعارف علوم اجتماعی، ج ۱۷ ص ۲۵۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۵۴.

۴. همان، ص ۲۹۰.

۵. درآمدی بر دائرة المعارف علوم اجتماعی، ج ۲، ص ۶۵۱.

(discrimination) مطرح گردید و بعدها در گستره بزرگ تری ناسیونالیسم (nationalism) و پان (Pan) مطرح شد و به جدایی و تکتز و حتی جدال و ستیز بیشتری انجامید. به هر حال، ویژگی قومی با تبار و نژاد انتقال می یابد و علی القاعده، قوم جمعیتی هستند که در منطقه جغرافیایی کم و بیش مشخصی زندگی می کنند.<sup>۱</sup> این کلمه در معنای سومی هم به کار برده شده و آن در برابر دولت است که در آن، سازمانهای رسمی، سخت خشک و رسمی و قراردادی است و حال آنکه روابط قومی، مبتنی بر روابط غیر رسمی و داوطلبانه است. اما به رغم این معانی کشار و مبهم و کلی، فرهنگ قومی را به کلی متفاوت معنا کرده اند. فرهنگ قومی در برابر تمدن، فرهنگی است سخت اخلاقی و مقدس که به صورت شفاهی انتقال می یابد و رفتار فرد بر اساس خویشی شکل می گیرد و با استناد به امور مقدس مهیار می شود و سنتی است.<sup>۲</sup>

قوم را در برابر جامعه یا فرهنگ شهری، به گروههای کوچک، ایستا، منزوی و پراکنده هم تعریف کرده اند که مناسبات شخصی بر آنها حاکم است و افراد در آن مطیع هستند و ارزشهای دینی در آنها سلطه دارد و نظام اخلاقی بر آنها حاکم است.<sup>۳</sup> با دقت در این تعاریف، آشکار می شود که قوم چندان تفاوتی با واژه های همسان ندارد و به علاوه، این تعاریف با واقعیتها هم منطبق نیست. برای نمونه، قوم عرب جمعیتی است که هر چند تحولات زیادی را پشت سر گذاشته و اکنون حالتهای قومی در آن کمتر به چشم می خورد، اما خود آنها عرب را یک قوم به شمار می آورند.

طبقات نویسان، در طبقات اعراب، قوم را جنس به حساب آورده و برخی از واژه های دیگر مانند شعب و قبیله را بری آن نوع دانسته اند و عرب را جمعیتی معرفی کرده اند که شاخه هایی از آن سرچشمه گرفته است. الحطاب الرعینی (م ۹۵۴ ق) در تشریح طبقات اعراب می گوید: اعراب دارای شش طبقه اند: شعب، قبیله، عماره، فخذ، بطن و فصیله. وی طبقات یاد شده را به صورت طولی می داند که از هم ریشه گرفته اند. گویی او و یا دیگر طبقات نویسان، قوم و یا

۱. همان، ص ۶۵۱.

۲. همان، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۳. همان، ص ۲۹۱.

امت عرب را به بدن انسان تشبیه کرده‌اند که از سر می‌آغازد و به پا می‌رسد و سر انجام آنچه از انسان به دنیا می‌آید و جدا می‌شود. از این رو، شعب را به چهار شاخه اصلی موجود در سر انسان معنا کرده‌اند که از آن، «قبائل الرأس» ناشی می‌شود.

قبایل را از این رو قبیله نامیده‌اند که نسبه‌ها در آنجا با هم تلاقی می‌کنند. عماره یا عماره، به جایگاه قلب در سینه می‌گویند و بطن، مرتبه پایین‌تر از آن است و آن گاه ران و یا فخذ است و بعد هم نوبت به فصیله و یا زاده انسان می‌رسد. او برای این سر شاخه‌ها، نامهای شعوب و قبایل و... را برشمرده است. سرشاخه‌های اصلی (شعوب) مانند عدنانی، قحطانی و اوس و خزرج‌اند. سرشاخه‌های قبایل، ربیع و مضرند. و عماره مانند کنانه و قریش است، بطن مانند عبدمناف و بنی‌مخزوم است، فخذ مانند بنی‌هاشم و بنی‌امیه است و فصیله مانند بنی‌عباس و بنی‌ابی‌طالب‌اند و عشیره، فرزندان فصیله یعنی فرزندان عباس و ابوطالب هستند.<sup>۱</sup> نگاهی به ادبیات اعراب معاصر، این واقعیت را انکارناپذیر می‌کند که آنها در واقع زبان عربی را ملاک قومیت تعریف می‌کنند و از این رو، بر آن پا می‌فشارند و گروه‌هایی هم بر ناسیونالیسم عربی اصرار می‌کنند و آن را ترویج می‌نمایند. «القوم العربی» و «الامة العربیة» و گاه به تحقیر «القومية العربیة»، واژه‌ها و عبارتهایی است که در مطبوعات و رسانه‌های عربی مدام تکرار می‌شود. به رغم تأکید بر زبان، عربها قومیت عربی را تشکیل یافته از مؤلفه‌های زبان، جغرافیا، تاریخ، سرنوشت مشترک، اقتصاد، اندیشه و احساس واحد می‌دانند. این واقعیت به ما می‌گوید که ما چه بتوانیم و چه نتوانیم معنای دقیق و روشنی برای قوم و قومیت بیابیم و برای آن شاخصه‌هایی را تعریف بکنیم و یا نکنیم، جمعیت‌های فراوان و ملت‌هایی با عنوان قوم مطرح‌اند و خود را قوم می‌دانند و هویت خود را با آن تعریف می‌کنند و علاقه‌مندند که با هویت قومی شناخته شوند. از گذشته دور این واژه بر سر زبانها بوده و در اسناد گذشته هم منعکس شده و حتی در وحی الهی هم از آن نام برده شده است. واقعیت‌های گذشته و حال، عناصر زبان و فرهنگ و سرنوشت مشترک، بنیادهای یک قوم را تشکیل می‌دهند.

۱. ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمان مغربی، مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل، تحقیق زکریا عمیرات، ج ۸، ص ۳۴۹ - ۳۵۱.

## قوم در آموزه‌های وحی

بر خلاف کاربرد واژه قوم در ادبیات عرب معاصر و گذشته و نیز در غیر زبان عربی، بر اساس تعریف لغت‌شناس قرآنی قرن ششم هجری، راغب اصفهانی، قوم، گروه مردان معنا می‌دهد.<sup>۱</sup> وی این معنا را براساس آیه‌ای در سوره حجرات برگزیده که در آن به انسانها دستور داده شده که از مسخره کردن و نیشخند هم‌دیگر پرهیز کنند. در این دستور، دو جمله پایایی آمده که در یکی تعبیر «لا یسخر قوم من قوم؛ گروهی گروه دیگر را مسخره نکنند» و در دیگری تعبیر «ولا نساء من نساء»<sup>۲</sup>؛ و زنانی زنان دیگر را مسخره نکنند» آمده و راغب به قرینه اینکه دستور کلی نخست برای پرهیز از تمسخر کافی بوده، آوردن جمله دوم را دلیل معنای انتخابی خود دانسته است. این لغت‌شناس قرآنی، در انتخاب این معنا برای قوم در قرآن تنها نیست. دیگر مفسران و معناشناسان هم کم و بیش، و شاید متأثر از او، همین معنا را برای قوم در کتابهای لغت و تفسیر خود برگزیده‌اند؛ هر چند این معنا بر همه آیات حاوی قوم، قابل انطباق نیست و مفسران ناگزیر اقدام به توجیه آن کرده‌اند.

محمد بن احمد انصاری، نامبردار به قرطبی، مفسر نامی قرن ششم هجری، در تفسیر آیه یاد شده تصریح کرده است که در لغت قوم را برای مردان به کار می‌برند و وی برای نظر انتخابی خود به شعر زهیر استناد کرده که گفته است:

و ما أدری و سوف أخال أدری أقوم آل حصن أم نساء

«نمی‌دانم و به گمانم به زودی خواهیم فهمید که خاندان حصن، مردند و یا زن‌اند!»

وی وجه معنا کردن واژه قوم به «گروه مردان» را با توجه به ریشه واژه قوم، این دانسته که این مردان هستند که در سختیها برای بسامان کردن امور به پا می‌خیزند و سپس افزوده که به زنان هم به صورت مجازی قوم گفته می‌شود.<sup>۳</sup> مهم‌تر اینکه وی در ادامه آورده که ذکر اختصاصی زنان پس از نهی عام از تمسخر در آیه مورد بحث، از این روست که در میان زنان

۱. المفردات فی غریب الفاظ القرآن، واژه قوم.

۲. حجرات: ۱۱.

۳. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۲۵.



تمسخر بیشتر رایج است.<sup>۱</sup> این نشان می‌دهد که وی بخش دوم را ذکر خاص دانسته و زنان را هم داخل در قوم به شمار آورده است. وی البته همین معنا را در ذیل آیه ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يُقَوْمِ انظُرُوا أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعَجَلِ﴾<sup>۲</sup> گفته و به آیه ﴿وَلَوْطَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ﴾<sup>۳</sup> تمسک کرده و درباره آیه ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾<sup>۴</sup> که در باره قلمرو رسالت نوح است، گفته است: «و این چنین هر پیامبری به سوی زنان و مردان اعزام می‌شود.»<sup>۵</sup>

زبیدی قوم را هم مردان و هم زنان دانسته و دلیل آورده است که قوم هر مردی، پیروان و خاندان اویند. او در ادامه نتوانسته بر معنای انتخابی خود بماند و مراد از آن را بنا بر قولی، مردان دانسته است.<sup>۶</sup> علامه طباطبایی نیز قوم را جماعت معنا کرده و گفته است: اما، در اصل، گروه مردان‌اند؛ چون آنها هستند که کارهای مهم را به انجام می‌رسانند.<sup>۷</sup> واقعیت این است که این کلمه و موارد مشابه و قریب المعنای آن، مانند واژه‌های یاد شده و یا «اصحاب» که به شهرها و مناطق و یا افراد اضافه می‌گردند و نسبت داده می‌شوند،<sup>۸</sup> نه به معنای یاد شده، معنایی بس وسیع و فراخ دارند و شامل دسته‌ها و گروه‌های اجتماعی با نگاه ایدئولوژیک و یا جغرافیایی و یا نژادی و یا طایفی می‌شوند.

کاربرد واژه قوم و دیگر واژه‌های هم‌معنا، در آیات قرآن یکسان نیست. این کلمه و یا کلمات دیگر در برخی آیات، به صورت مبهم آمده و از انسانهای ناشناخته‌ای سخن می‌گویند.

۱. همان، ص ۳۲۶.

۲. بقره: ۵۴.

۳. اعراف: ۸۰.

۴. اعراف: ۵۹.

۵. همان، ج ۱، ص ۴۰۰.

۶. سید مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، واژه قوم.

۷. سید محمد حسین علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۲۲.

۸. اصحاب اخدود: بروج: ۴؛ اصحاب حجر: حجر: ۸۰؛ اصحاب کهف: کهف: ۹؛ اصحاب رقیم: کهف: ۹؛ اصحاب مؤتفکات:

توبه: ۷۰؛ اصحاب سبت: نساء: ۴۷؛ اصحاب قریه: یس: ۱۳؛ اصحاب ایکه: ق: ۱۴؛ اصحاب الرس: ق: ۱۲؛ اصحاب الفیل:

فیل: ۱؛ اصحاب مدین: توبه: ۷۰؛ اصحاب سبت: نساء: ۴۷.



﴿كيف يهدي الله قوما كفروا بعد إيمانهم﴾<sup>۱</sup>؛ خداوند چگونه قوم و گروهی را که پس از ایمان آوردنشان کفر ورزیدند، هدایت کند.  
 ﴿فإن كان من قوم عدو لكم﴾<sup>۲</sup>؛ اگر از قوم و گروهی با شما دشمن بودند.  
 ﴿ولا يجرمنكم شنئان قوم أن صدوكم عن المسجد الحرام﴾<sup>۳</sup>؛ دشمنی با قوم و گروهی، شما را واندارد که از ورود به مسجد الحرام ممانعت کنید.  
 ﴿ذلك بأن الله لم يك مغيرا نعمة أنعمها على قوم﴾<sup>۴</sup>؛ این بدان رو بود که خداوند نعمتی را که به مردمی داده، دگرگون نمی‌کند.

کلمه قوم، گاه به کسی و یا سرزمینی منسوب شده و یا با الف و لام اشاره و یا به دلالت سیاق، شناسنامه آن مشخص شده است. در این دسته از آیات، اقوام بنی اسرائیل که گاه از آن به قوم موسی<sup>۵</sup> و گاه به قوم فرعون<sup>۶</sup> و گاه با عنوان بنی اسرائیل<sup>۷</sup> یاد می‌شود، قوم تبع<sup>۸</sup>، قوم ابراهیم<sup>۹</sup>، قوم ثمود<sup>۱۰</sup>، قوم عاد<sup>۱۱</sup>، قوم شعیب<sup>۱۲</sup>، قوم لوط<sup>۱۳</sup>، قوم نوح<sup>۱۴</sup>، قوم یونس<sup>۱۵</sup> و قوم

۱. آل عمران: ۸۶.

۲. نساء: ۹۲.

۳. مائده: ۲.

۴. انفال: ۵۳.

۵. اعراف: ۱۴۸.

۶. اعراف: ۱۰۹.

۷. اعراف: ۱۳۸.

۸. دخان: ۳۷.

۹. توبه: ۷۰ و حج: ۴۳.

۱۰. اعراف: ۷۳ و حج: ۴۳.

۱۱. اعراف: ۶۵ و هود: ۶۰.

۱۲. اعراف: ۸۵.

۱۳. هود: ۷۰ و ۷۴ و حج: ۴۳.

۱۴. اعراف: ۶۹ و حج: ۴۲.

۱۵. یونس: ۹۸.



صالح<sup>۱</sup> گروههایی هستند که در قرآن از آنها یاد شده است.

نوع یادکرد از اقوام در آیات قرآن، نشان می‌دهد که اقوام به نام بزرگان خود و یا اجداد و یا پیامبران‌شان شهرت یافته‌اند و برخی دیگر، همانند بنی‌اسرائیل، از نسل یک پیامبرند. بر اساس گزارش این دسته از آیات، پیامبرانی در میان قوم خود مبعوث شده‌اند تا امور آنها را بسامان کنند و باورها و عقایدشان را اصلاح نمایند و خداشناسی و خداپرستی را در میانشان رواج دهند. در خطاب پیامبران به مردمشان، از تعبیر «یا قوم» (= ای گروه من)، سود برده شده است. برای نمونه ببینید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يُقَوْمٌ﴾<sup>۲</sup>؛ و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من!

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يُقَوْمٌ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۳</sup>؛ به یاد آر وقتی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! به یاد نعمتهایی باشید که خدا برایتان ارزانی داشته است.

﴿يَقَوْمِ إِنِّي بُرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ﴾<sup>۴</sup>؛ ای قوم من! من از شرک شما بیزارم.  
﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يِقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾<sup>۵</sup>؛ نوح را به سوی قومش فرستادیم، و به قوم خود گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید.  
﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يِقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾<sup>۶</sup>؛ و به سوی عاد، برادرشان هود را فرستادیم و او به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید.

اقوام مورد نظر، گاه شامل انسانهایی هستند که ممکن است هیچ رابطه‌ای نیز با هم نداشته باشند، اما می‌توان آنها را در شمار جمعیتی به حساب آورد که اوصاف ویژه‌ای دارند و در زمره

۱. هود: ۶۱

۲. بقره: ۵۴.

۳. مائده: ۲۰.

۴. انعام: ۷۸.

۵. اعراف: ۵۹.

۶. اعراف: ۶۵.

کسانی هستند که ویژگیها و باورهای مشترکی دارند. به عبارتی یک پایگاه مشترک ایدئولوژیک آنها را در زیر چتر یک عنوان قرار داده است. از این گروه، گاه با وصف فاعلی یاد شده، مانند قوم تبهکار<sup>۱</sup>، قوم ستم پیشه<sup>۲</sup>، قوم زیانکار<sup>۳</sup>، قوم فاسق<sup>۴</sup>، قوم زورگو<sup>۵</sup>، قوم کوردل<sup>۶</sup>، قوم فسادگر<sup>۷</sup>، قوم کفر پیشه<sup>۸</sup>، قوم شایسته<sup>۹</sup>، قوم عبادت پیشه<sup>۱۰</sup>، قوم تابع<sup>۱۱</sup> و در معرفی طیفی از همین اقوام و گروهها، آنها با عبارتهای فعلی و وصفی در قالب عبارت، شبه جمله و جمله معرفی شده‌اند: ﴿قوماً کفروا﴾<sup>۱۲</sup>، ﴿قوماً نکثوا ایمانهم﴾<sup>۱۳</sup>، ﴿القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض﴾<sup>۱۴</sup>، ﴿القوم الذین کذبوا بآیتنا﴾<sup>۱۵</sup>.

در این میان، از اقوام و گروههایی یاد شده که در برابر دعوت خداوند به تعالیم وحیانی، از آنها گاه تعبیر به کسانی شده که گوش شنوا دارند<sup>۱۶</sup> و گاه از مردمانی دانا یاد شده که درایت و



۱. القوم المجرمین. انعام: ۱۴۷.

۲. القوم الظالمین. اعراف: ۴۷ و ۱۵۰؛ توبه: ۱۹.

۳. القوم الخاسرون. اعراف: ۹۹.

۴. القوم الفاسقین. مائده: ۲۶ و ۱۰۸.

۵. قوماً جبارین. مائده: ۲۲.

۶. قوماً عمین. اعراف: ۶۴.

۷. القوم المفسدین. عنکبوت: ۳۰.

۸. القوم الکافرین. بقره: ۲۵۰.

۹. القوم الصالحین. مائده: ۸۴.

۱۰. لقوم عابدين. انبیا: ۱۰۶.

۱۱. قوماً طاعین. صفات: ۳۰.

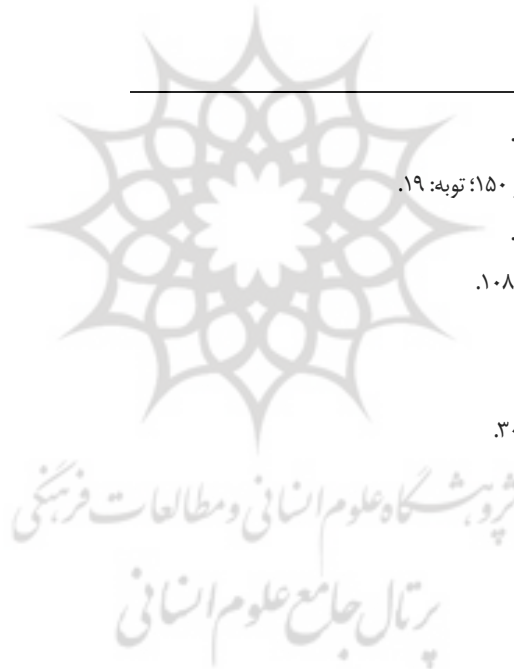
۱۲. آل عمران: ۸۶.

۱۳. توبه: ۱۳.

۱۴. اعراف: ۱۳۷.

۱۵. اعراف: ۱۷۶ و ۱۷۷.

۱۶. لقوم یسمعون. یونس: ۶۷.



دانایی‌شان باعث پذیرش حدود خدا می‌شود<sup>۱</sup>. همچنین گاه از دیگرانی یاد شده که انسانهایی باورمند و اهل یقین‌اند<sup>۲</sup> و یا از کسانی که مؤمن به نشانه‌های خدایند<sup>۳</sup> و یا گروه‌های اندیشمندی که با اندیشه‌شان راه به جایی می‌برند<sup>۴</sup> و درک درست و دقیقی از آیات خدا دارند<sup>۵</sup> و یا افرادی که یاد و عبرت‌آموزی آنها کارساز شده و آنان را کامیاب می‌کند<sup>۶</sup> و یا کسانی که تقوایی و آمادگی درونی و پرهیز از غرض‌ورزی‌شان، راه نجات را بر رویشان می‌گشاید و در برابر آیات خدا کرنش نشان می‌دهند<sup>۷</sup> و یا قوم سپاسگزاری که آیات خدا آنها را به شکر و سپاس وا می‌دارد<sup>۸</sup>.

ممکن است مراد از قوم در این آیات، آن قومی نباشد که افراد آن، رابطه زبانی و یا خویشاندی با هم داشته‌اند و یا تابع یک فرهنگ و آیین ویژه بوده‌اند، بلکه دسته‌ها و یا انسانهایی‌اند که حتی ممکن است، به صورت فردی، در برابر دستورهای الهی واکنشی مثبت و یا منفی نشان داده باشند. همچنین ممکن است مراد از آن طایفه باشد که در تعریف آن آمده: جمعیتی است که به گرد کسی و یا چیزی جمع می‌شوند.

اقوام ذکر شده در آیات قرآن، یکسان نیستند. در آیات از اقوامی از مردمان پیشین یاد شده که دارای کارکرد و یا اندیشه و عقیده خاصی بوده‌اند و خداوند سرگذشت آنها را برای پسینان تشریح می‌کند تا آنها را از راه نادرست بر حذر دارد. همچنین از اقوامی سخن رفته است که سرگذشت شیرین و سرافرازانه‌ای داشته‌اند و فرجامی نیکو یافته‌اند. بخشی از اینان همانهایی‌اند که با عنوان اقوام پیامبران از آنها یاد شد و بیشتر از آنها نام برده شد و یا اقوام

۱. لقوم یعلمون. بقره: ۲۳۰.

۲. لقوم یوقنون. بقره: ۱۱۸.

۳. لقوم یؤمنون. اعراف: ۱۸۸.

۴. لقوم یتفکرون. یونس: ۲۴.

۵. لقوم یقہون. انعام: ۹۸.

۶. لقوم یدکرون. انعام: ۱۲۶.

۷. لقوم یتقون. یونس: ۶.

۸. لقوم یشکرون. اعراف: ۵۸.

دیگری که به نام و عنوان، مانند بنی اسرائیل و یهود و سبأ و یاجوج و ماجوج<sup>۱</sup> شناخته شده‌اند. در قرآن از جمعیت‌های دیگری هم به صورت مبهم و ناشناخته یاد شده که به کسی و یا جایی منسوب نیستند و تنها به برخی از اوصاف آنها اشاره شده است. برای نمونه:

﴿کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمنهم و شهدوا أن الرسول حق و جاءهم

البینت و الله لایهدی القوم الظلمین﴾؛<sup>۲</sup>

﴿وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة و أنشأنا بعدها قوماً اخرین﴾؛<sup>۳</sup>

﴿مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صیراً أصابت حرث

قوم ظلموا أنفسهم فأهلکته وما ظلمهم الله ولكن أنفسهم یظلمون﴾؛<sup>۴</sup>

﴿ولاتتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل وأضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء

السبیل﴾؛<sup>۵</sup>

کاربرد فراوان واژه قوم در آیات قرآن، هم می‌تواند ناظر به کاربرد عرفی و نه علمی آن در میان مردمی باشد که قرآن به زبان آنان نازل شده است، و هم می‌تواند ناظر به واقعیتی باشد که در گذشته تاریخ وجود داشته است. واقعیت این است که انسانها از پدر و مادری به دنیا آمده‌اند که نسل آن دو در طول زمان گسترش پیدا کرده و در سرزمینهای گوناگونی زندگی کرده‌اند. مهاجرت فرزندان آدم به سرزمینهای مختلف، از آنان اقوامی را پدید آورده که به نام پدرانشان نامیده می‌شده‌اند.

اطلاعات موجود درباره اقوام و نیاکان انسانها و نسل برخی از پیامبران هم می‌تواند شاهد این ادعا باشد. در کتاب مقدس، در عهد عتیق، تصریح شده که «تمام جهان یک زبان و یک لغت بودند... و خداوند گفت که همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان،»<sup>۶</sup> در همان

۱. کهف: ۹۴.

۲. آل عمران: ۸۶.

۳. انبیا: ۱۱.

۴. آل عمران: ۱۱۷.

۵. مائده: ۷۷.

۶. کتاب مقدس: عهد عتیق، سفر پیدایش، باب یازدهم، آیات ۱ تا ۶

کتاب، در باره نوح و پسرانش و البته با تعبیر امت به جای قوم، آمده است:

این است پیدایش پسران نوح... از اینان جزایر امتهما منشعب شدند در  
 اراضی خود هر یکی موافق زبان و قبیله‌اش در امتهای خویش.<sup>۱</sup>

در همین کتاب پس از ذکر طوفان نوح آمده است:

اینان اند قبایل پسران نوح بر حسب پیدایش ایشان در امتهای خویش که  
 از ایشان امتهای جهان پس از طوفان منشعب شدند.<sup>۲</sup>

در همین کتاب، در باره ابراهیم و پیدایش اقوام و ملت‌ها از نسل او نیز آمده است:

و خداوند به ابرام گفت:... و از تو امتی عظیم پیدا کنم... و از تو جمیع  
 قبایل جهان برکت خواهند یافت.<sup>۳</sup>

و در باره یعقوب هم آمده است:

یعقوب به یوسف گفت: خدای قادر مطلق... به من گفت: هر آینه من تو را  
 بارور و کثیر گردانم و از تو قومهای بسیار به وجود آورم.<sup>۴</sup>

با این دیدگاه، کاربرد قوم در آیات می‌تواند ناظر به همان واقعیت یاد شده باشد، یعنی  
 انسانهایی که از یک نژاد بودند و در سرزمینی زندگی می‌کردند. اما این شاید همه واقعیت  
 نباشد. زیرا در طول زمان، نسلها به هم آمیختند و اقوام به تدریج رو به اضمحلال گذاشتند و  
 شعوب و ملت‌ها به وجود آمدند. از این رو، کاربرد این واژه در برخی از آیات، معنای واقعی و  
 علمی خود را دارد و در برخی دیگر به معنای طایفه است و در برخی هم به صورت عرفی و در  
 جمعیتی که در کنار هم زندگی می‌کردند، استعمال شده است.

حاصل نگاه به آیات قرآن که با تعبیرهای گوناگونی در آن از اقوام و گروهها یاد شده و  
 دارای آیات و داده‌های بسیاری هم هست، نشان می‌دهد که قوم و یا گروههای اجتماعی،

۱. عهد عتیق، سفر پیدایش، باب دهم، آیات ۱ تا ۶

۲. همان، آیه ۳۲.

۳. سفر پیدایش، باب دوازدهم، آیات ۱ تا ۳.

۴. سفر پیدایش، باب چهل و هشتم، آیات ۳ و ۴.

واقعیهایی‌اند که لحاظ قومیت و یا گروه و نژاد خاص بودن و یا طایفه ویژه داشتن و نیز عشیره و قبیله و تیره و تبار فلان داشتن، در تعریف جایگاهشان نقشی ندارد. از این رو، یاد کردن از دسته‌ها با عنوان قوم، نه بر اساس تعریف لغوی و یا مردم‌شناسانه آن است، بلکه اشاره به جمعیتی دارد که وجود داشته‌اند و در برابر دعوت به حقیقت، کارکردی از خود نشان داده‌اند. بر اساس این گزارشها، واقعیت خارجی گروهها، صنفها و قشرهای اجتماعی پذیرفته شده و در جایی مورد انکار قرار نگرفته و یا دستوری برای کناره‌گیری از آنها نرسیده و نیز توصیه به ادغام آنها و نادیده گرفتن هویت‌های قومی‌شان نشده است.

در یک آیه، قرآن در گزینش پیامبران و ارسال آنها به سوی مردم، از یک عنصر مهم و کارساز پرده برداشته که بسیار پر اهمیت است. خدا هر پیامبری را که به سوی مردمانی فرستاده، آن پیامبر هم‌زبان مردم بوده است.

﴿وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم﴾<sup>۱</sup>؛ هیچ پیامبر را نفرستادیم مگر به زبان قوم خود تا برایشان آشکار سازد.

منظور از لسان قوم، لغت و زبان آنهاست<sup>۲</sup> که شامل گویشها هم می‌شود و مهم‌تر از آن، به زبان آشکار و قابل فهم سخن گفتن است<sup>۳</sup> بخش پایانی آیه که در آن گفته شده «تا خدا هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت کند» حاکی از این است که منظور، سخن گفتن در حد فهم و درک توده‌های مردم است. از تفسیر علامه طباطبایی هم بر می‌آید که وی نیز همین معنا را اراده کرده است. او می‌نویسد:

خداوند پیامبران را به زبان مردمی که پیامبران با آنها زندگی می‌نمایند و با آنها معاشرت می‌کنند و در می‌آمیزند، می‌فرستد. مراد این نیست که پیامبری از همان نسل و نژاد انتخاب کند... برای اینکه خداوند تصریح کرده که لوط به سوی قومی هجرت کرد. لوط از میان کلدانیان که سریانی

۱. ابراهیم: ۴.

۲. تبیان، ج ۶ ص ۲۷۳.

۳. مجمع البیان، ج ۶ ص ۵۸.

سخن می‌گفتند به میان قوم مؤتفکات رفت که به عبری سخن می‌گفتند. خداوند از این قوم دوم، به عنوان قوم لوط یاد کرده است که لوط به سوشان رفت تا آنها را هدایت کند.<sup>۱</sup>

در آموزه‌های وحیانی از ملت‌ها، طوایف، امته‌ها، فرقه‌ها، اقوام و گروه‌های اجتماعی، نه نفی هویت شده و نه هر آنچه دارند هم پذیرفته شده است. در نگاه به اقوام، بی‌آنکه به قوم خاصی نظر داشته باشیم، از آنان، همانند دیگر مردمان که از اوصاف سازمانی برخوردار نیستند، خواسته شده است که جهت‌گیری عمومی خداخواهی و عمل بر اساس آن را نصب العین خود قرار دهند. و این همان چیزی است که پیامبران برای آن بر انگیخته شده‌اند و بدون آن، حقیقت نبوت نادیده گرفته می‌شود. همه مردم و همه اقوام و امته‌ها، بر اساس آموزه‌های وحیانی، باید جهت‌گیری اصلی‌شان به سوی خدا باشد و همه چیز در این مسیر تعریف گردد و سنجیده شود. پدیده تكثر در میان مردمان، از مشیت خدا سرچشمه گرفته است. چنان که خداوند بر این مهم تصریح کرده و در کلامش آن را بازگو نموده است و همین بازگویی، این حقیقت را در خود دارد که مبدا از یک واقعیت مسلم اجتماعی غفلت شود.

﴿ولو شاء ربك ليجعل الناس أمة واحدة ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم﴾<sup>۲</sup>؛ و اگر خداوند خواسته بود، مردمان امتی یکپارچه می‌شدند، اما همواره متفاوت و گوناگون خواهند بود؛ مگر کسانی که خدا بخواهد و برای همین هم آنان را آفریده است.

وحی خدا به صراحت از واقعیتی سخن می‌گوید که از آفرینش خدا پدید آمده و تصریح شده که تفاوت‌های قومی، جنسیتی و نژادی در میان انسانها، برای هر چه بهتر و روان تر شدن روابط انسانهاست.

﴿يأيتها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم﴾<sup>۳</sup>؛ ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و گروه

۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵.

۲. هود: ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳. حجرات: ۱۳.



گروه و طایفه طایفه قرارتان دادیم تا همدیگر را بشناسید. محترم‌ترینان در پیشگاه خداوند با تقواترین شماست.

بخش پایانی هر دو آیه، یک حقیقت را هم در خود دارد و نشان می‌دهد که آنچه برای خدا مطلوب است، جهت‌گیری الهی مردمان و حرکت کردن آنان به سوی اوست و این، در برابر و در کنار یک واقعیت مطرح شده است. ترکیب این دو، در کنار هم و در یک کلام و در دو آیه، بازگو کننده این است که مشیت خدا بر پدیده گروه‌سازی و قومیت‌گرایی در جامعه بزرگ انسانی تعلق گرفته و تشریح الهی، در جهت حرکت کلی انسانها به سوی اوست. بنابراین، این دو، با هم ناسازگاری ندارند. در یک کلام، تقوا و جهت‌گیری خدایی داشتن، با هویت سازمانی و قومی اقوام، هر دو مطلوب است. یکی ضرورت زندگی و حیات اجتماعی است و دیگری تعالی معنوی و پله پله به سوی خدا رفتن است. همانی که خداوند در دستوری قاطع و محکم از آن سخن به میان آورده و همگان را به آن دعوت کرده است.

﴿واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون﴾<sup>۱</sup>؛ همگان به ریسمان الهی چنگ در اندازید و از هم جدا نشوید و به یاد آرید نعمت خدا را که چگونه با هم دشمن بودید و دل‌هایتان را به هم نزدیک کرد و به فضل نعمت خدا با هم برادر شدید؛ در حالی که در کرانه آتش اختلاف بودید و خدا شما را از آن رهانید. این گونه خداوند آیات خود را برایتان بازگو می‌کند تا هدایت شوید.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نو سفرم



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

